

## امام خمینی (ره) به روایت فقیه قرآنی (ره)

مرحوم آیت الله محمد صادقی تهرانی در یک گفت و شنود بلند و منتشر نشده که سال‌ها قبل با وی صورت پذیرفته به بیان خاطرات سیاسی علمی خویش پرداخته و گفته است: امام خمینی (ره) مرجعیت را ملازم با دخالت در امر سیاست می‌دانستند.

به گزارش مشرق، مرحوم صادقی از جمله شاگردان درس فلسفه حضرت امام خمینی (ره) بودند و این خود نشان می‌دهد که خاطراتی که نظر می‌گذرانید، از چه قدمتی برخوردار است.

به هر روی این ناگفته‌ها از اسناد ارجمند تاریخ انقلاب اسلامی هستند که امیدواریم با انتشار آنها، پژوهش‌های تحلیلگران این حوزه از غنای بیشتری برخوردار شود.

آنچه پیش روی دارید برشی است از یک گفت و شنود بلند و منتشر نشده به نقل از مجله پاسدار اسلام که سال‌ها قبل با مرحوم آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی صورت پذیرفته و وی در آن به بیان خاطرات سیاسی علمی خویش پرداخته است:

### حضرتعالی از چه مقطعی در حوزه درسی حضرت امام حضور پیدا کردید و ایشان را به لحاظ خصال علمی و عملی چگونه یافتید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. من در تهران مدت‌ها نزد مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد علی شاه‌آبادی تلمذ می‌کردم. بعد از عزیمت به قم تصمیم گرفتم که شخصیتی از همان سنخ را برای استفاده پیدا کنم. دوستانم، آقایان صدر و حاج آقا روح‌الله خمینی را که از شاگردان میرزاآقای شاه‌آبادی در فلسفه، عرفان و در سایر معارف ممتاز بودند، معرفی کردند.

اسم مرحوم امام را شنیده، اما ایشان را ندیده بودم. پرسیدم: «کجا تدریس می‌فرمایند؟» جواب دادند: «حجره خرم‌آبادی‌ها در فیضیه». به آنجا رفتم. امام خمینی تدریس فلسفه داشت.

بدون اجازه و سؤال قبلی به خود جرئت دادم و وارد کلاس شدم. تدریسش درباره یکی از مشکل‌ترین بحث‌های فلسفه، یعنی باب اتحاد صفات ذات با هم از منظومه سبزواری بود.

ایشان تنها برای افراد خاصی از جمله آقایان مطهری، منتظری که خود ایشان تعیین فرموده بود، تدریس می‌کرد.

البته من این مبحث را در محضر اساتیدی آموخته بودم و پیش‌زمینه قبلی داشتم. با ورود امام خمینی با آن ادب خاص خود که در عمق زندگی اخلاقی‌اش وجود داشت، چیزی نگفت، اما در آخر درس به همه پیشنهاد فرمود که درس را بنویسند و فردا بیاورند.

من که فهمیدم منظورش چیست، درس را به‌دقت نوشتم و فردا تحویلش دادم.

آن روز هم گذشت. فردای آن روز وقتی برای درس وارد حجره شدم، ایشان با کمال لطف و مرحمت به تمام قامت بلند شد! بسیار شرمنده شدم.

فرمود: «امکان دارد بیایید اینجا کنار من بنشینید؟» با تعجب گفتم: «چشم، امرتان مطاع». بعد فرمود: «مطالب خود را از کجا آوردید؟ قسمت‌هایی از آن را من نگفتم». گفتم: «آنها را از اعلم فی‌الارض - تعبیر خود ایشان است از آیت‌الله شاه‌آبادی - دریافت کردم». همین موضوع باعث استمرار حضورم در کلاس درس ایشان شد.

## در سایر دروس ایشان هم شرکت کردید؟

امام در آن زمان فقه درس نمی‌داد. اصول و کفایه تدریس می‌کرد که مقداری سر کلاس کفایه ایشان نیز رفتم. همچنین ایشان هفته‌ای یک روز پنج‌شنبه‌ها عصر، در کتابخانه فیضیه درس عرفان می‌گفت که در آن کلاس نیز شرکت می‌کردم. البته ایشان عرفان آیت‌الله شاه‌آبادی را تدریس می‌کرد.

## تعطیل شدن درس منظومه حضرت امام چه زمینه‌ها و دلایلی داشت؟

البته عده زیادی در این باره خاطره گفته‌اند، اما شنیدن خاطرات جنابعالی در این مقام برای ما مغتنم است.

در مورد تعطیل شدن درس منظومه امام خمینی باید بگویم با ورود آقای بروجردی بحث‌های فلسفی قدری حالت تزلزل به خود گرفت به همین دلیل امام شروع به تدریس فقه در یکی از حجره‌های مدرسه فیضیه کرد که فقط دو شاگرد یعنی آقایان منتظری و مطهری در آن حضور داشتند.

برخی از طلاب و اطرافیان آیت‌الله بروجردی سعی می‌کردند بر اختلاف میان ایشان و امام و طباطبایی دامن بزنند که متأسفانه موفق هم شدند.

البته فاصله طوری نبود که امام و آقای بروجردی همدیگر را ملاقات نکنند، اما آن اتصال همیشگی رفت و آمد به جلسه درس، استفتا و ملازمت از بین رفت.

با این همه هیچ وقت از امام نشنیدم نسبت به آقای بروجردی انتقادی کند. حتی در درس، از ایشان مطلب نقل می‌کرد و با کمال عظمت از وی نام می‌برد. البته ابعاد سیاسی، نه خیلی روشن و بارز در کار بود.

## رابطه و نگاه امام به سایر علمای حوزه چگونه بود؟

امام خمینی (ره) از آقای حجت به دلیل فاصله از مسائل سیاسی گلیه داشت، اما نه به‌طور عمیق، بلکه این اختلافات ظاهری بودند. معنایش این نبود که به هم احترام نگذارند.

رفت و آمد افراد با آقای حجت بی‌ثمر بود و ایشان اواخر عمرشان را در سکوت و انزوا گذراند. در واقع امام از این رکود ناراضی بود، البته هیچ‌گاه مناسبات این دو قطع نشد. امام معمولاً خواسته‌هایش را با آقای صدر در میان می‌گذاشت، اما با آن که روحیاتشان به هم نزدیک و تعاملاتشان مفید بود، نتیجه خاصی از این تحرکات به دست نیامد.

امام خمینی به علت مبارزات آیت‌الله خوانساری با انگلیسی‌ها در عراق علاقه خاصی به وی داشت و احترام ویژه‌ای به ایشان می‌گذاشت. از این‌رو رفت و آمدها و تعاملات زیادی میان این دو برقرار بود.

## پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، مرجعیت امام در چه بستری طرح شد و چه چهره‌ها و شخصیت‌هایی از آن حمایت کردند؟

پس از فوت آقای بروجردی مردم در این اندیشه بودند که از چه کسی تقلید کنند. چند نفر از علمای بزرگ بودند که از آنها سؤالاتی کردیم و آنها هم جواب‌هایی دادند، اما جواب مرحوم آیت‌الله کاشانی هیچ‌گاه از یادم نمی‌رود.

وقتی خدمت آقای کاشانی رسیدم و در باره مرجع تقلید از ایشان سؤال کردم، فرمود: «من چه بگویم؟» عرض کردم: «باید از خود شما تقلید کنیم». فرمود: «من سیاست‌مال شدم و بعضی از مردم خیال می‌کنند هر آخوند عالمی دخالت در سیاست کند، دیگر عالم و آخوند نیست. از کسی که هنوز سیاست‌مال نشده است باید تقلید کرد. مرجع مسلمین باید یک عالم ربانی باشد که در مقابل استعمار، استکبار، استبداد و استضعاف استقامت کند».

پرسیدم: «او کیست؟» فرمود: «آقای خمینی». آقای کاشانی بهتر بیش از هر کسی به امام خمینی امیدوار بود. بسیار سفارش می‌فرمود که مراقب باشید افراد درست و آبادی اطراف ایشان را بگیرند و خراب‌ها نزدیک نیایند.

پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، درس حضرت امام درحوزه قم چه جایگاهی یافت؟ شرکت کنندگان در آن چقدر بودند؟

با گذشت زمان، به تدریج درس امام از منزل به مسجد منتقل گردید و بعد از آقای بروجردی رسمی شد و حدود ثلث یا نصف شبستان مسجد اعظم پر می‌شد.

ایشان خارج مکاسب را تدریس می‌کرد و شاگردهای ایشان از شاگردان دیگر اساتید، هم از نظر عِدّه و هم از نظر عُدّه بیشتر بود.

در آن زمان ایشان هنوز مرجع رسمی نشده بود، ولی آن قدری که در آنجا بودم، موج و اوج درس ایشان در درس مراجع رسمی، آقایان گلپایگانی، مرعشی و شریعتمداری وجود نداشت.

مقداری هم پیردازیم به خاطرات جنابعالی از آغاز مبارزات حضرت امام در قم و همگامی شما با ایشان. ظاهراً شما سخنران جشن نیمه شعبان سال ۴۱ بودید. از حضور امام در آن جلسه چه خاطراتی دارید؟

در ۲۲ دی‌ماه ۴۱ به مناسبت میلاد مسعود ولی‌عصر(عج) جشن بسیار مفصل و باشکوهی از طرف طلاب و جمعی از مدرسین قم در مسجد اعظم قم برگزار شد که گردانندگان آن هم خود طلاب و مدرسین بودند. طلاب برای برگزاری هر چه باشکوه‌تر این مراسم سرمایه‌گذاری زیادی کردند.

تزئینات و آداب و رسوم در حد توان اجرا شد و ظاهر جلسه باشکوه به نظر می‌آمد که البته به‌جز بزرگداشت این میلاد فرخنده هدف دیگری هم در جشن دنبال می‌شد و آن بهره‌برداری از این جلسه برای مبارزه علیه حکومت بود.

برای برنامه‌ریزی این جشن چند منظوره - که در حقیقت یک منظور واحد بیشتر نداشتیم و آن هم تجلیل، تکریم و تعظیم از احکام اسلامی بود - از چند روز قبل جلسات متعددی داشتیم و اعلامیه‌ها و تراکت‌هایی هم تهیه کردیم که از آن جشن به‌نحو احسن استفاده شود. همراه با جمعی از طلاب دستگاهی شبیه وردنه نانو‌ها سر هم کردیم که با یک لایه نرم شبیه ابر پوشیده شده بود و یکی از دوستان آن را از یک دستگاه استنسیل باز کرده و کاغذ استنسیل خریده و با قلم‌های نوک تیز مطالب را به شکل ریز روی آن نوشته بود و بعد با آن دستگاه جالب تراکت و اعلامیه‌ها را تکثیر کردیم.

البته یکی از دوستان دستگاه تکثیر استنسیل و تایپ داشت که گاهی از آن استفاده می‌شد، اما دستگاه خودمان به لحاظ حجم و سرعت، ناب و تک بود.

از قبل پیش‌بینی می‌شد که اکثر طلاب، اساتید، مدرسین قم و طبقات مختلف مردم قم از اداری، بازاری و غیره در این مراسم شرکت کنند و چون فردای آن روز تعطیل عمومی بود، انتظار داشتیم از شهرهای دیگر به‌خصوص تهران زوار زیادی به قم مشرف شوند و در این مراسم - که جنب حرم مطهر حضرت معصومه(س) برگزار می‌شد - حضور یابند.

بنابراین فرصت بسیار خوبی برای افشای توطئه‌های حکومت بود و با سخنرانی، چاپ و پخش اعلامیه، تراکت و سر دادن شعار برای نیل به این هدف تمام تلاشمان را صرف کردیم. حضور علمای بزرگ و مراجع تقلید به این جشن جلوه خاصی داد.

### چه شد که حضرت امام هم در این محفل شرکت کردند؟

از قبل از طلاب و دوستان نزدیک امام خمینی خبر حضورشان را پیش از دیگر مراجع و علما دریافت کردم و از این که وی در این جشن حاضر خواهد شد، در خود نیرو، توان و قوت قلب کافی یافتم.

برخی از مردم به‌خصوص طلاب به طرف دری که ایشان از آن وارد شدند هجوم آوردند تا بار دیگر مرجع تقلیدشان را زیارت کنند. امام از در جنوبی خیابان موزه یعنی روبروی مرقد آیت‌الله بروجردی وارد شبستان شد و نزدیک همان در نشست. متعاقب آن صلوات‌های پی در پی برای سلامتی ایشان تا چندین دقیقه فضای مسجد را پر کرد.

با برنامه‌ریزی از پیش تعیین‌شده‌ای به طرف منبر رفتم و پس از استقرار بر آن و ایراد یک خطبه مقدماتی، بلافاصله به طرح مسائل حساس روز، به‌ویژه فعالیت‌های خلاف قوانین اسلامی پرداختم و نقشه‌های شوم حکومت را در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی برملا و در ادامه برنامه دولت را در تضعیف روحانیت و تصمیم رژیم برای تحت سلطه گرفتن روحانیت و حوزه‌های علمیه را تشریح کردم و گفتم: «روحانیت شیعه و حوزه‌های علمیه از اول و از زمان شیخ طوسی مستقل و آزاد بودند و هیچ‌گاه زیر بار هیچ حکومتی نرفتند. از این پس هم نخواهند رفت و از مکتب امام صادق(ع) حراست خواهند کرد».

این سخنان را با حرارت خاص و بیانی تند ایراد کردم و گهگاه تأییدی هم از حاضران می‌گرفتم و در پایان اظهار داشتم: «مرجع تقلید به دلایل متعدد مورد احترام ویژه است و بنا به نظر مراجع تقلید خاصه دستورات و فرامین مرجع تقلید بزرگ شیعه امام خمینی همچنان برای حفاظت از احکام الهی و... به پیش خواهیم رفت و معتقدیم چون راهمان راه امام صادق(ع) است پیروزم و دشمنانمان منکوب خواهند شد».

حاضران سراپا گوش بودند و یکپارچه به سخنان داغ و کوبنده اینجانب گوش می‌دادند و هرگاه نام امام خمینی در فضا طنین‌انداز یا کلمه مرجع تقلید، رهبر، پیشوای مبارزین بر زبانم جاری می‌شد ناخواسته روی زانوهای بلند می‌شدند و چهره ملکوتی امام را نظاره می‌کردند. بالاخره در میان شور و هیجان حضار سخنرانی‌ام به پایان رسید و از منبر پایین آمدم.

### متعاقب این ماجرا شاه نیز به قم آمد و در این شهر سخنرانی کرد. این ماجرا چه بازتابی درحوزه و در میان انقلابیون داشت؟

دوازده روز پس از جشن نیمه شعبان و سخنانم علیه اصلاحات ارضی خیر رسید که شاه به قم خواهد آمد. در ۴ بهمن ۱۳۴۱ شاه هنگام اعطای اسناد مالکیت کشاورزان قم سخنرانی مفصلی کرد که در این سخنرانی پس از نقل ادعاهای دینی خود مانند دیدن ائمه اطهار(ع) در دوران کودکی! به روحانیت توهین کرد و روحانیت را ارتجاع سیاه خواند و...

البته این مانور برای شاه بی‌تاثیر بود، اما امام جواب برخی از بی‌احترامی‌های او را در سخنرانی‌های بعدی خود داد.

جنابعالی با سخنرانی در سالگرد رحلت آیت‌الله بروجردی، به شدت حساسیت ساواک را برانگیختید تا جایی که مجبور به هجرت از ایران شدید. محتوای آن سخنرانی و نظر حضرت امام در باره آن چه بود؟

به مناسبت سالگرد وفات آقای بروجردی مجالس ختم متعددی از جمله در مسجد اعظم قم برگزار شد که در یکی از این مجالس با دعوت هیئت علمی حوزه، بنده به منبر رفتم. قبل از سخنرانی رئیس ساواک نزد آمد و پرسید: «چه می‌خواهید بفرمایید؟» جواب دادم: «استاد دانشگاه هستید. به نظر شما چه می‌خواهم بگویم؟» در پاسخ چیزی نگفت و رفت.

سخنرانی را شروع کردم که از ابتدا تا انتها همه ضد شاه بود. حتی در پاسخ به سخنرانی چند روز پیش شاه در قم و اهانت وی به روحانیون، گفتم: «زیر تاج پهن است، خاک و کثافت است. اگر تاج را روی سر خر بگذارند، خر شاه خواهد شد؟ نه، شاه نمی‌شود».

سخنرانی بسیار تندی بود که در آن به رژیم شاه، رژیم صهیونیستی و ایادی آنها حملات تندی کردم، به گونه‌ای که انتظار می‌رفت وقتی از منبر پایین بیایم، در همان مسجد یا بیرون مسجد دستگیرم کنند. امام هم در آن مراسم حضور داشت.

ظاهراً در آن جلسه امام ابتکاری نیز به خرج دادند، چون احتمال دستگیری شما را می‌دادند، شما را همراه با خود به منزل بردند. داستان از چه قرار بود؟

وقتی مردم حاضر در شبستان و داخل حیاط از جا برخاستند، افراد مبارز هم مشغول کار شدند. صدای مردم و سایر طلاب هم‌نوا با مبارزین در حمایت از امام خمینی فضای مسجد را در برگرفت.

در لابلای صلوات‌هایی که برای سلامتی ایشان فرستاده می‌شد، شعارهای تندی هم علیه حکومت به گوش می‌رسید. همزمان تراکت‌های بسته‌بندی شده از زیر قبا و عبا بیرون آمدند و در هوا پخش شدند.

فضا شبیه به یک باغ پردرخت در فصل پاییز شده بود! تراکت‌ها مثل برگ‌هایی که از درخت جدا می‌شوند و پایین می‌آیند، در هوا جولان می‌دادند، اما مردم نگذاشتند این برگ‌ها بر زمین بیفتند و آنها را روی هوا شکار کردند. به‌ویژه مسافران که تلاش زیادی می‌کردند اعلامیه‌های بیشتری را جمع کنند و به عنوان سوغات قم با خود ببرند.

ازدحام جمعیت در اطراف در جنوبی بیشتر بود، چون امام از این در تشریف آورده و نزدیک آن نشسته بودند و خروجشان هم از همان در بود. طلاب و سایر مردم تمایل داشتند آقا را زیارت کنند، از این رو سر دادن شعارها بیشتر در اطراف ایشان صورت می‌گرفت.

ایشان از شبستان خارج شد و ناگهان در دالان مسجد، جنب مرقد آیت‌الله بروجردی در میان ازدحام طلاب و توده مردم و شعارهای پی در پی مکتی کرد و فرمود: «آقای دکتر صادقی را بگویید بیاید».

تأمل ایشان برای آمدن بسیار چشمگیر بود و مورد توجه همگان قرار گرفت. تعدادی از روحانیون اطرافم را گرفتند و به خاطر سخنرانی ارزنده‌ام از اینجانب تقدیر و تجلیل کردند.

وقتی به من خبر دادند امام خمینی بیرون در منتظر شما ایستاده‌اند، فوری راه را باز کردم و با عجله خود را به ایشان رساندم. امام به من فرمود: «همراهم بیایید». همراه ایشان سوار تاکسی شدم و به منزلشان رفتم. امام با این عمل مراقب بود توسط نیروهای دولتی دستگیر و بازداشت نشوم، زیرا سخنرانی‌ام علیه حکومت بسیار تند بود و بازداشتم غیرقابل انتظار نبود. طبق برنامه‌ریزی قرار بود در

پایان جلسه و موقع خروج حاضران از مسجد، چند نفر برای امام خمینی شعار بدهند و همزمان چند نفر هم اعلامیه‌های آماده‌شده را بین مردم پخش کنند.

چند آدم زبر و زرنگ هم آماده بودند اگر بیرون مسجد مأموران امنیتی کسی را دستگیر کردند و خواستند ببرند به هر شکل ممکن، حتی با زد و خورد مانع شوند. مأموران هنوز آن قدرها جسور نشده بودند که در مجامع عمومی و این قبیل جلسات افراد را بازداشت کنند. همیشه در این مجامع افراد را شناسایی می‌کردند و بعد دنبال دستگیری‌شان بودند.

### هجرت ۱۷ ساله شما از ایران چگونه شروع شد؟

پس از سخنرانی در مجلس سالگرد وفات آقای بروجردی، از سوی ساواک محکوم به اعدام شدم و سریع و بدون هیچ توضیحی به خانواده، یک سری از وسایل مورد نیازم را از منزل برداشتم و ناچار ایران را مخفیانه به قصد حج ترک کردم و بعد هم به عراق رفتم.

با این حساب شما خبر دستگیری حضرت امام و رویداد ۱۵ خرداد را در مسافرت به عراق دریافت کردید. واکنش حضرت امام و علمای حوزه نجف به این رویداد چه بود؟ در این باره چه فعالیت‌هایی را انجام دادید؟

نزدیک عاشورای ۴۲ در ایران طی جلسه‌ای با حضور امام خمینی و دیگر مراجع قم تصمیم بر آن شد چند تن از مراجع در بعد از ظهر عاشورا از حضور انبوه جمعیت عزادار در قم استفاده و در مدرسه فیضیه برای مردم صحبت کنند، زیرا در روز عاشورا مردم از سراسر شهرهای ایران در قم تجمع می‌کردند و جمعیت فوق‌العاده‌ای حضور داشت.

در روز موعود چند تن از علما از سخنرانی منصرف شدند، اما امام خمینی در این روز سخنرانی کرد. کینه‌ای که حکومت از این سخنرانی به دل گرفت، سه روز بعد یعنی روز ۱۵ خرداد با دستگیری امام خود را نشان داد.

با شنیدن خبر زندانی شدن امام خمینی و محاکمه صحرائی ایشان در پی یافتن همراه و هم‌پایی در نجف، مطلع شدم که آقای سعیدی از تهران به نجف آمده است. ایشان به منزل ما وارد شد و با همفکری قرار گذاشتیم به منزل مراجع تقلید برویم و با داد و فریاد، آه و ناله، گریه و عمامه به زمین زدن آنها را تحریک کنیم.

ابتدا به منزل آقای شاهرودی، شیخ مراجع (پیرترین مرجع) رفتیم و گفتیم یک مرجع تقلید عالم و مجاهد، کسی که بر ضد شاه قیام کرده به مشکل برخورد است و شما مراجع تقلید طبق روال همیشگی درس و فقه و اصولتان را می‌گویید بعد از آن به منزل آقای خوبی رفتیم که البته استجابات آقای خوبی از همه بیشتر بود.

فضای نجف فضایی بیمار و جناح‌بندی شده بود، به طوری که طرفداران آقای خوبی نباید سمت طرفداران آقای حکیم یا سایر مراجع می‌رفتند.

سعی کردم در این باره نیز که انسان باید استقلال رأی، انصاف و موازین اخلاقی را رعایت کند. کار کنم و در سخنرانی‌ها و جلسات درس همواره به این موضوع اشاره می‌کردم که از درس‌های مفید دیگر علما استفاده شود.

واکنش علما و مدرسین نجف به تبعید حضرت امام به ترکیه چه بود؟ چه کسانی به این واقعه اعتراض کردند؟

در جریان تبعید امام خمینی به ترکیه واکنش‌های جدی از سوی روحانیون و علمای نجف صورت گرفت. حوزه نجف این بار به شدت نگران شد و به همین دلیل اقدامات جدی برای آگاهی از وضعیت و موقعیت امام انجام داد.

در همین راستا چند تن از فضلا همچون سید اسدالله مدنی، حاج شیخ محمد مهدوی لاهیجی، اخوان مرعشی، شیخ حسن انواری همدانی، شیخ نصرالله خلخالی و... در منزل آقای حکیم جلسه‌ای را تشکیل دادند و به آقای حکیم پیشنهادهایی را برای کاهش نگرانی مردم و علمای نجف ارائه دادند.

بعد از مدتی خبر رسید که امام به همراه حاج آقا مصطفی در بورسای ترکیه هستند. ایشان نامه‌ای به قم فرستاده و از وضعیت جسمی و روحی خود به حوزه قم اطلاع داده بود و در نتیجه نجف نیز آگاه شد.

شایعات زیادی بود که شاید رژیم قصد کشتن امام را دارد و تبعید بهانه‌ای است تا با آن بر عمل خود سرپوش بگذارد. شایعه دیگری می‌گفت ایشان را از بورسای ترکیه به جای نامعلومی انتقال داده‌اند.

این شایعه این مسئله را در اذهان حوزه نجف تداعی می‌کرد که رژیم می‌خواهد قصد خود را عملی سازد.

این خبری بود که به من اطلاع دادند. به این ترتیب بعد از این شایعه، نصف شب عده‌ای جمع شدیم که چه کار کنیم.

من سخنرانی کردم و گفتم همین امشب باید از وضعیت جسمی و روحی امام خمینی مطلع شویم. سر و صدا بلند شد و به همراه آقای دوانی و عده‌ای از طلاب به منزل آقای شاهرودی رفتیم.

ایشان به بیرونی تشریف آورد و سؤال کرد: «چه شده و چه خبر است؟» جواب دادم: «خبر رسیده است که می‌خواهند امام خمینی را بکشند». همان شب آقای شاهرودی گفت: «آرام باشید. فردا از سلامتی ایشان کسب اطلاع می‌کنم و به حوزه نجف خبر می‌دهم».

صبح روز بعد به همراه عده‌ای با همین تقاضا به منزل آقای حکیم رفتیم. آقای حکیم از طریق سفارت ترکیه اقدام کرد. سید ابراهیم طباطبایی، داماد آقای حکیم رابط بین ایشان و سفارت ترکیه بود.

ایشان خبر آورد که امام در بورسا و صحیح و سالم است. شیخ نصرالله خلخالی نقل می‌کرد که امام گاهی با ماشین به داخل شهر بورسا می‌رفت و از نزدیک با فرهنگ و آداب و رسوم این شهر آشنا می‌شد.

از تهران هم بعضی از دوستدارانش برای دیدن ایشان به ترکیه رفتند. سپس خبر آوردند محل سکونتشان بد نیست و از آن پس آرامش به حوزه نجف بازگشت.

تبعید حضرت امام به ترکیه نزدیک به یک سال طول کشید و سپس ایشان راهی تبعیدگاه دوم خود یعنی عراق شدند. از حضور ایشان در عراق چگونه مطلع شدید و کجا برای اولین بار با ایشان ملاقات کردید؟

چند سال پس از ورودم به نجف روزی در کلاس درس اطلاع دادند امام خمینی در کاظمین است. باورکردنی نبود. با چند تن از رفقا همچون آقای شیخ محسن غروی قوچانی آدرس گرفتیم و به کاظمین رفتیم.

شب به مکانی که احتمال می‌دادیم امام آنجا باشد، رسیدیم. عده‌ای در آنجا خوابیده بودند. ما هم خوابیدیم. نزدیک اذان صبح با صدای آقای خلخالی از خواب بیدار و متوجه شدم که دارد با کسی صحبت می‌کند.

بله! آشیخ نصرالله خلخالی مشغول صحبت با امام خمینی بود. به دنبال آنها به حرم رفتیم و ایشان را دیدیم و روبوسی کردم. اجتماعات زیادی به خصوص روحانیون از نجف، کربلا و همچنین بلاد دیگر آمدند.

در آنجا سخنرانی‌های متعددی انجام شد که من و آقای شیخ محمدمهدی آصفی، از فضلا و انقلابیون بسیار سالم و صحیح به زبان فارسی و عربی صحبت کردیم.

در همان بدو ورود امام خمینی به عراق در باره برگزاری جلسات درس با ایشان صحبت‌هایی کردم.

بعد از چند روز امام به سامرا مشرف شد. ما هم در ماشین ایشان نشستیم و چهار نفر بودیم. آقای خلخالی جلو و عقب هم وسط امام، طرف راست آقامصطفی نشسته بودند و طرف چپ هم من نشسته بودم.

در سامرا هم استقبال خوبی شد. بنده، آقای شیخ مجتبی لنگرانی و آقای خلخالی از همراهان امام بودیم. علما از جمله مفتی اعظم سامرا به منزل محل اقامت امام آمدند.

به من گفته شد خوب است اینجا صحبت کنید. ایستادم و به زبان عربی صحبت کردم و چند روزی در سامرا بودیم، چون مستمعین عرب‌زبان بودند و هر روز به تعدادشان افزوده می‌شد، هر روز به زبان عربی درباره امام خمینی سخنرانی داشتم.

استقبال از امام در کربلا را چگونه دیدید؟ در عکس‌های موجود عمدتاً در کنار ایشان هستید.

بعد از سامرا به کربلا وارد شدیم که استقبال گرم و باشکوهی صورت گرفت. در ۳۰ کیلومتری قصبه مصیب به غیر از چند تن از علما که به دلیل کهولت سن قادر به خروج از شهر نبودند، بقیه علما و طلاب حوزه علمیه کربلا و نجف به استقبال امام آمدند.

البته شنیدم کنسولگری ایران در کربلا طلاب و ایرانیان مقیم را به واسطه ستون پنجم‌هایی که در میانشان وجود داشت، با شایعه این که از استقبال‌کننده‌ها عکس می‌گیرند و دیگر گذرنامه‌هایشان را تمدید نمی‌کنند و ایران هم راهشان نمی‌دهند، نسبت به استقبال و همراهی با امام خمینی تهدید کردند، اما همه تلاش‌هایشان بی‌ثمر ماند.

پلاکاردهای تبریکی که عرب‌ها و ایرانی‌ها در استقبال از امام با خود حمل می‌کردند، مضامین متفاوتی داشت. عرب‌ها نوشتند: «سرنگون باد رژیم شاه و زنده باد آیت‌الله خمینی» و ایرانی‌ها نوشتند: «ورود آیت‌الله خمینی را تبریک می‌گوییم».

امام خمینی به احترام استقبال‌کنندگان از ماشین پیاده شد و با مردم بسیار گرم و صمیمانه به احوالپرسی پرداخت.

پس از ورود به کربلا هم به زیارت حرم رفت. یکی از کویته‌ها برای امام چند روز منزلی در نظر گرفت.

آقای شیرازی از سوی اهالی کربلا از امام خمینی خواست حداقل یک هفته در کربلا بماند و این درخواست از سوی امام پذیرفته شد.

من چون در نجف درس داشتم، نمی‌توانستم در کربلا بمانم و به دلیل آیات‌الاحکام در مدرسه وسطای آخوند خراسانی با آقای غروی هر روز در حال رفت و آمد بودیم. به امام خمینی هم گفتیم ما همیشه در کربلا نیستیم و کار درسی داریم که فرمود: «کار درسی را تعطیل نکنید. من همیشه این موضوع را به مصطفی هم می‌گویم».



در همین رفت و آمدها به مدرسه جامعه النجف در منطقه حی السعد (سعدآباد) ما بین کوفه و نجف رفتیم و با مدیر آنجا سید محمد کلانتر در باره استقبال از امام خمینی صحبت کردم. در آن مدرسه استادان برجسته‌ای همچون شیخ محمدعلی مدرس افغانی، آشیخ محمدهادی معرفت، آقای باقری و آقای ملکوتی سرابی حضور داشتند. آقای کلانتر طلبه‌ها را مختار دانست.

با نصب اعلامیه‌ای در مدرسه قرار بر این شد تا در کاروانسرای راه بین کربلا و نجف برای استقبال از امام جمع شوند. امام خمینی تا چند شب آخر اقامت خود در کربلا شب‌ها امامت نماز جماعت را عهده‌دار بود و آقای شیرازی هم پشت سر ایشان اقتدا می‌کرد.

طبعاً محل اصلی استقرار حضرت امام در شهر نجف بود. استقبال در نجف چه خصوصیتی داشت؟ مستقبلین چقدر بودند؟

پس از کربلا نوبت به نجف رسید که از نجف تا خان نصف (کاروانسرای که در نیمه راه نجف و کربلا است) به استقبال ایشان آمدند. یعنی بین نجف و کربلا، حدود ۹۰ کیلومتر مسافت تقریباً ۴۰ الی ۵۰ کیلومتر مسیر استقبال ایشان بود. ترتیب استقبالش را خدا می‌داند چه کسی داده بود، ولی استقبال بسیار عظیمی شد.

این همه طرفداری از یک مرجع برای اطرافیانِ مراجع دیگر غیر قابل تصور بود! پس از استقبال وارد منزلی شدیم که آشیخ نصرالله خلخالی برای امام خمینی اجاره و فرش کرده بود. مراجع به دیدن ایشان آمدند.

اولین مرجع آقای خوبی و آخری آقای حکیم بود. آقای شاهرودی هم آمد. امام نیز به بازدید آقای حکیم رفت که من هم در مصاحبت ایشان در بازدید بودم.

ظاهراً در آن جلسه مباحثه جالبی هم میان ایشان و آیت الله حکیم اتفاق افتاد که وصف آن در برخی آثار آمده است. جنابعالی به عنوان یک شاهد عینی، آن جلسه را روایت کنید؟

امام خمینی با کمال تواضع شروع به صحبت کرد: «آقا! از اخبار ایران اطلاع دارید؟ آیا وظیفه نداریم قیام کنیم؟» آقای حکیم گفت: «نه، ما وظیفه‌ای نداریم. وظیفه ما همان وظیفه امام حسن(ع) است.»

امام گفت: «خوب وظیفه امام حسن(ع) در یک زمان خاص و وظیفه امام حسین(ع) هم در زمان خاصی بود. مگر نه این است که امام حسن و امام حسین(ع) هر دو به وظیفه الهی خود عمل کردند؟! ایشان گفت: «چرا». امام خمینی گفت: «ما در زمان امام حسین(ع) هستیم، نه در زمان امام حسن(ع)، چون رضاخان معاویه، اما محمدرضا یزید است. او پرده را کنار زده است و لخت و عور با اسلام مبارزه می‌کند. آیا باز وظیفه‌ای نداریم؟» آقای حکیم گفت: «حالا زمان امام حسین(ع) باشد، اما ما انصاری نداریم. اگر قیام کنیم نابود می‌شویم و از بین می‌رویم. قدرت شاهنشاهی ایران در خاورمیانه از قدرت‌های مهم است...»

امام گفت: «شما جلو و من هم به دنبال شما پرچم ضد شاهنشاهی و ضد ظلم مطلق را بلند می‌کنیم و به نتیجه هم خواهیم رسید.»

در بازدید حضرت امام از آیت‌الله خوبی شاهد چه صحبت‌هایی بودید؟ ظاهراً جلسه بی چالش و توأم با احترامی بوده است؟

بله، در بازدید از آقای خوبی، ایشان مسندش را به امام خمینی داد و احترام زیادی کرد. حتی چندین بار به من فرمود: «قضیه علم و این حرف‌ها نیست.»

خوشم می‌آید کسانی می‌آیند این مسئله را از من سؤال می‌کنند که آقا ما مقلد شما هستیم. اجازه می‌دهید پول‌ها را به امام خمینی بدهیم؟ من هم با خنده می‌گویم بدهید یا بعضی از من سؤال می‌کنند آقا چطور است از امام خمینی تقلید کنیم؟ می‌گویم هر طور تشخیص می‌دهید همان کار را بکنید».

با پر شدن خبر ورود امام به نجف اشرف در جهان، شخصیت‌های انقلابی، رهبران، دانشجویان مسلمان و انجمن‌های اسلامی اروپا و امریکا دسته دسته خود را به نجف می‌رساندند و از نزدیک برای گسترش نهضت اسلامی از امام خمینی دستور می‌گرفتند و به اروپا، امریکا و کانادا باز می‌گشتند و مشغول فعالیت می‌شدند. در میان آنها برادرم، دکتر معروف قلب نیز حضور داشت که در حقیقت رابط بین دانشجویان مسلمان مقیم خارج و امام در نجف اشرف بود و توانست اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، امریکا، کانادا و خاور دور را تشکیل بدهد.

برحسب شواهد، ماجرای مباحثه حضرت امام با آیت‌الله حکیم را شما در حوزه نجف نقل کردید و اشاعه دادید. مطرح کردن مفاد این مذاکرات چه بازتابی درحوزه نجف داشت؟

بله، چند وقت بعد، جریان گفتگوی امام خمینی و حکیم را با شور و ذوق جوانی مفصل و کلمه به کلمه در منزل آقای خوبی نقل کردم که ناگهان مثل سیل در کل نجف پخش شد. امام پیشکارش را نزد فرستاد.

گفت: «آقا می‌گویند تشریف بیاورید، با هم صحبت کنیم». در طبقه بالای منزل امام فقط من و آقای خلخالی و ایشان بودیم. امام فرمود: «آقای صادقی! چه کار کردی! و از بازگو کردن مطالب جلسه با آقای حکیم اظهار ناراضی کردی»

من از همان کاظمین به امام خمینی گفتم شما باید در مسجد شیخ انصاری درس را شروع بفرمایید و فقط فقه. ایشان فرمود: «روز اول خانه مناسب است یا مسجد؟» گفتم: «خودتان بهتر می‌دانید که بحث در مسجد حساب دیگری دارد».

پس از آن با میرزا باقر زنجانی از مجتهدین و بزرگان حوزه نجف مشورت کردیم.

آقای میرزا باقر زنجانی اهل رساله نبود، ولی آقای حکیم با او مشورت می‌کرد.

آقای زنجانی گفت: «صلاح نمی‌دانم ایشان در مسجد به‌طور علنی درس بگویند، چون می‌ترسم جمعیتی نیاید». گفتم: «نترسید، هیچ اشکالی پیش نمی‌آید».

در روز اول درس ایشان راجع به جریان ایران و جو سیاسی صحبت کرد. فضای شبستان و صحن و همه جا پر از جمعیت شد و فردای آن روز درس را شروع کردند.

در روز اول ایشان در باره وحدت حوزه علمیه قم با نجف و برانداختن ریشه ظلم صحبت کرد و ضمن نصیحت به سران دولت‌های اسلامی گفت: «اسلام برنامه زندگی دارد، برنامه حکومت دارد، اسلام سیاست دارد، برنامه اداره امور مملکت دارد، ممالک بزرگ را اداره می‌کند» و در ادامه، ضمن دعوت مسلمین به اتحاد، به مسئله فلسطین و کشمیر پرداخت و سپس مسئولیت روحانیون را در امر تبلیغ و مبارزه متذکر شد. بعد از سخنرانی به ایشان گفتم: «انتظار داشتیم حرف‌های پرحرارتی بزنید». فرمود: «شرایط نجف خیلی مساعد نیست».

در کلاس درس در ظاهر بحث‌های مستقل سیاسی نداشتند، اما در باطن تماس‌هایی از داخل و خارج با ایشان گرفته می‌شد. به ایشان پیشنهاد کردم که هفته‌ای یک بار جلسه سیاسی داشته باشد. فرمود: «هفته‌ای یک شب هست». پرسیدم: «کجا؟» فرمود: «شب‌های پنج‌شنبه منزل شماس» آن جلسات بسیار حساس بود و مراجع تقلیدی همچون آسید عبدالله شیرازی و عده‌ای از قبیل ایشان یا پایین‌تر از ایشان در آن شرکت می‌کردند.

گاهی اوقات حاج آقا مصطفی نیز در جلسات خطابه و قلم شرکت می‌کرد.

ارتباط ما با بیت امام بسیار زیاد بود و روابط خانوادگی بسیار نزدیکی داشتیم، به طوری که برخی فکر می‌کردند قوم و خویش هستیم. پسر م‌سعود، دوران دبستان را در مدرسه‌های علوی و امام صادق(ع) گذراند و با حسین، پسر حاج آقا مصطفی و پسر آقای خوبی هم‌کلاسی بود. حاج آقا مصطفی زیاد به خانه ما رفت و آمد می‌کرد.

ایشان بسیار مقید بود که بیت‌المال به درستی استفاده شود و حیف و میل نشود.

[مشاهده مصاحبه در سایت مشرق](#)

تهیه شده توسط وبلاگ رسولان

بزرگترین مرکز نشر آثار فقیه قرآنی آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی